جلال متینی

به دوست سخن شناسم استاد دکتر محمد امین ریاحی

دیوان حافظ
میراث گرانقدر فرهنگی ما
(۲)

«شیادی گیسوان بافت که من علَوی ام و با قافلهٔ حجاز به شهر در رفت که از حج همی آیم و قصیده ای پیش مَلِک برد یعنی خود گفته ام. [نعمت بسیار فرمودش و اکرام کرد. تا] یکی از ندیمان مَلِک [که] در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت: من او را عید اضحی در بصره دیدم. حاجی چگونه باشد؟ دیگری گفت: من او را می شناسم پدرش نصرانی بود [در مَلَطیه]. پس، علوی چگونه باشد؟ و شعرش را همان روز در دیوان انوری یافتند. ملک بفرمود تا بزنندش و نفی کنند تا چندین دروغ درهم چرا گفت. گفت ای مَلِک، یک سخن [دیگر] در خدمت بگویم اگر راست نباشد به هر عقوبت که خواهی سزاوارم. گفت: بگوی [تا چیست]. گفت:

غریبی گرت ماست پیش آورد　　دو پیمانه آب است [و] یک چمچه دوغ
گر از بنده لغوی شنیدی ببخش　　جهاندیده بسیار گوید دروغ»*

هشت سال پیش که مقاله ای با همین عنوان نوشتم[1] و در آن از کاستیهای فراوان حافظ شیراز[2] به روایت احمد شاملو و دخالتهای نابه جای او در متن غزلیات حافظ سخن به میان آوردم، هرگز فکر نمی کردم بار دیگر ضرورت ایجاب خواهد کرد تا دربارهٔ چاپ دیگری از دیوان حافظ به توسط شخصی مجهول الهویه چیزی بنویسم. ولی اینک با تأسف بسیار این ضرورت پیش آمده است. چه این بار دیوان حافظ مورد سوء استفادهٔ کسی قرار گرفته است که نمی دانیم کیست، در کجا به سر می برد، و چه عاملی او را بدین کار واداشته است. ولی به هر حال او نیز زهر خود را ریخته و پنجاه غزل از شاهکارهای حافظ را به صورت کاملاً مسخ شده ای - با چاپ مرغوب - در انگلستان به طبع رسانیده است. پس

مصلحت چنان دیدم که عنوان مقالهٔ پیشین را، با افزودن عدد «۲»، برای مقالهٔ حاضر تکرار کنم.

در آن مقاله نوشته بودم:

... اگر کسانی به چاپ دیوان حافظ دست بزنند و در کارخود حداقل امانت و اصول شناخته شده و متبّع در تصحیح متون ادبی را نادیده بگیرند و نسخه های مسخ شدهٔ دیوان حافظ را در چاپهای متعدد و تیراژ زیاد در اختیار دوستداران حافظ قرار بدهند، آیا چنین کاری بخشودنی ست؟ دیوان حافظ، شاهنامهٔ فردوسی، کلیات سعدی، مثنوی مولانا جلال الدین و غزلیاتش، رباعیات خیام، آثار ناصرخسرو، نظامی و صدها شاعر و نویسندهٔ فارسی زبان دیگر میراث فرهنگی همهٔ ما فارسی زبانان جهان است، حتی متعلق به بخشی از قلمرو فارسی زبانان نیست، تا چه رسد به این که کسی آن را ملک شخصی خود پندارد و به خود اجازه دهد هر یک از آنها را به صورتی که خود می پسندد دگرگون سازد و در نسخه های زیاد به دست مردم بدهد. مگر به کسی اجازه داده می شود که یکی از بناهای تاریخی را، ولو ملک طلق او باشد، به میل خود دستکاری کند، به جای در و پنجره های چوبی قدیمی و کنده کاری شده و شیشه های رنگین کوچک آن، در و پنجره های ساخت فرنگ کار بگذارد، نمای خارجی بنا را با سنگهای تراورتن یا سیمان سفید بپوشاند، سقفهای چوبین نقش و نگاردارش را در زیر ورقهای «اکوستیک» مخفی بسازد و پلکانها یش را برچیند و آسانسوری در ساختمان نصب کند و...؟ در دنیای امروز حکومتها نه فقط از چنین فردی خلع ید می کنند، بلکه اگر وی پنهان از چشم خلایق به چنین کار ناهنجاری دست زده باشد او را از راههای قانونی به مجازات می رسانند. اهمیت دیوان حافظ و شاهنامهٔ فردوسی و دیگر آثار ارجمند ادب فارسی، اگر از تخت جمشید و مسجد شیخ لطف الله و کاخ عالی قاپو و مسجد شاه و مسجد جمعهٔ اصفهان و دیگر بناهای تاریخی کمتر نباشد بیشتر است. پس دربارهٔ آثار کهن ادبی نیز باید ضابطه ای دقیق وجود داشته باشد تا کسی نتواند آنها را مسخ کند.[۳]

من در آن مقاله، مقام احمد شاملو (ا. بامداد) را در شعر نو فارسی از قول صاحبنظران و منتقدان نقل کرده بودم که وی را از جمله پیشوای شعر منثور یا شعر سپید می دانند. ولی سخن من بر سر بلایی بود که او بر سر دیوان حافظ آورده است. او از جمله در حافظ شیراز نگفته است از چه نسخه های خطی استفاده کرده و کدام را، و به چه سبب، نسخهٔ اساس کار خود قرار داده است. ضابطه اش در ویراستاری دیوان حافظ چه بوده است. نوشته بودم یکی از دو کار اساسی شاملو، به قول خود او - در مقدمهٔ حافظ شیراز، با عنوان «چند حرف از سر ناگزیری» - آن است که ترتیب توالی بیتهای هر غزل را به سلیقهٔ خود تغییر داده، ولی نگفته است که نخست مسعود فرزاد سالها پیش از وی، در سال ۱۳۲۰ این موضوع

نادرست را مطرح کرده بود و تا پایان عمرش نیز در همین زمینه پافشاری می کرد، و در نتیجه اگر در این کار فضلی وجود داشته باشد الفضل للمتقدم. به علاوه وی در «ضرورت» تغییر توالی ابیات در هر غزل حافظ به این موضوع استناد جسته است که چون «به ندرت غزلی از حافظ را می توان یافت که در نسخ مختلف توالی و ترتیب یکنواختی داشته باشد»، پس من، یعنی احمد شاملو، به ذوق و سلیقهٔ خود - برای دست یافتن به «تداوم منطقی» بیتهای هر غزل - در تغییر توالی ابیات غزلهای حافظ صاحب اختیارم. در حالی که نویسندهٔ این سطور، در همان مقاله، با عدد و رقم نشان داده است که رای شاملو در این مورد، که به ندرت غزلی را در نسخه های خطی دیوان حافظ می توان یافت که توالی و ترتیب یکنواختی داشته باشند، نیز صد در صد نادرست است، زیرا از ۴۸۶ غزلی که پرویز ناتل خانلری بر اساس چهارده نسخهٔ خطی مورّخ بین ۸۰۷ تا ۸۳۷ هـ.ق. در چاپ خود آورده است، «توالی و ترتیب بیتها در ۹۴ غزل در تمام نسخه های خطی کهن- حتی غزلی که در یازده نسخهٔ خطی آمده - بی استثناء یکسان است[...]. در ۴۸ غزل دیگر هم توالی بیتها در اکثر نسخ همانند است، تنها با این تفاوت که در هر یک از این غزلها، در یکی دو نسخه - بیتی مقدم و مؤخر نوشته شده است.» و سپس این پرسش را مطرح کرده بودم که «آیا استعمال لفظ «به ندرت» برای بیان نسبت ۹۴ به ۴۸۶، یا ۱۴۲ (۴۸ + ۹۴) به۴۸۶ درست است؟»... همچنین نشان داده بودم که، با یک نظر اجمالی، حداقل در ۳۴ غزل حافظ، ضبط کلمه یا کلمه هایی در حافظ شیراز با ضبط تمام نسخه های خطی و چاپی، از جمله طبع قزوینی - غنی،[4] و خانلری [5] متفاوت است و...

اما، کتاب مورد بحث ما در این مقاله، تحفه حافظ (نه: تحفهٔ حافظ) است مشتمل بر پنجاه غزل حافظ. روی جلد کتاب، در قسمت بالا، سمت راست چاپ شده است: «شفا ز گفته شکّرفشان حافظ جو». عنوان کتاب: «تحفه حافظ» در وسط جلد به چشم می خورد. در پایین جلد، سمت چپ نوشته شده است: فقیر صاحب علُوّ.

کتاب برخلاف معمول فاقد «شناسنامهٔ» کامل است، فقط بر روی کاغذی که جلد کتاب را پوشانیده است می خوانیم: «خط نستعلیق غزلیات: علی محولاتی/ حروفچینی تفاسیر: اصغر صادقی/ چاپ و صحافی: پرینت تودی». در سمت چپ کتاب، بی آن که برطبق معمول، نام کتاب به حروف لاتینی چاپ شده باشد، این عبارت به انگلیسی و فارسی در دو صفحه به چاپ رسیده است: در یک صفحه « Publisher: Langcet Ltd, Langcet House, Fielding Road, Maidenhead, Berkshire SL6 5DE, England / Printed &

Bound in Englan by Printtoday... »، در صفحهٔ بعد «ناشر: شرکت سیفلُرد - انگلستان [بی ذکر نشانی]/ چاپ اول: سنه ۱۳۷٤ شمسی (۱۹۹۵ میلادی)». و بدین ترتیب معلوم می شود که «ناشر» و "Publisher" تحفه حافظ دو مؤسسهٔ جدا از یکدیگرند!

چنان که می دانیم متنهای قدیمی را وقتی به چاپ می رسانند علاوه بر نام صاحب اثر مثل «حافظ» در این کتاب، نام شخصی که متن را به مسؤولیت خود ویراستاری (edit) کرده و به چاپ سپرده است یاد می شود. در تحفه حافظ نخست به نظر می رسد که «فقیر صاحب عُلو» ویراستار کتاب است، در حالی که چنین نیست. او کسی ست که به ادعای چاپ کنندهٔ کتاب، متن حاضر را در نوروز ۱۲٦۵ هجری شمسی (۱۱۰ سال پیش)، در حیدرآباد هندوستان، به اصطلاح از سواد به بیاض آورده و دستنویس حافظ را تنقیح و پاکنویس کرده و بر هر غزل حافظ نیز «عبارات تذکاری» نوشته است. پس نخستین سؤالی که به ذهن می رسد آن است که ویراستار (editor) کتاب کیست؟ از سوی دیگر رسم است که ویراستار بر کتاب مقدمه می نویسد. ولی مقدمهٔ یک صفحه ای تحفه حافظ را «مؤسسه ح. ف. م. لندن» نوشته است.

و اما از آنچه شخصی به نام «پرفسور ویلیام جکسون عتیقه شناس و استاد سابق هنر و ادب در انستیتوی ادبیات لندن» بر روی جلد کاغذی، در سمت چپ کتاب، نوشته است چنین برمی آید که نایب رئیس «انجمن ایران» در لندن - که از وی نام برده نشده است - هم در یافتن کتاب تحفه حافظ و ۸ غزل به خط خواجه نقش اساسی داشته است، و هم در تشویق مؤسسهٔ ح. ف. م. لندن در خریداری آنها، و هم در اخذ امتیاز چاپ این کتاب از آن مؤسسه. اگر همهٔ این مطالب درست باشد، معلوم نیست نایب رئیس انجمن ایران که امتیاز چاپ کتاب را از مؤسسهٔ ح. ف. م. گرفته است، کتاب را برای ویراستاری و چاپ در اختیار چه کسی قرار داده است، و چرا شخصی که این مهم را به عهده گرفته نام خود را به عنوان «ویراستار» کتاب ذکر نکرده است. در ضمن براساس نوشتهٔ جکسون، دستنویس کتاب تحفه حافظ و ۸ غزل حافظ به خط خواجه در اختیار مؤسسهٔ ح. ف. م. است، و آن مؤسسه تنها امتیاز چاپ آن را به نایب رئیس آن انجمن داده است. پس اگر نام و نشان این مؤسسه داده شده بود علاقه مندان می توانستند به اصل دستنویس در آن مؤسسه مراجعه کنند. ولی چون به طور کلی اصل، در تحفه حافظ، در ابهام قرار دادن همه چیز است، نمی دانیم اصولاً مؤسسه ای به این نام وجود دارد یا نه. همچنان که نام دیگر افراد و مؤسساتی که در این کتاب از آنها یاد شده است - به جز شخص حافظ شیرازی - به احتمال بسیار قوی، می تواند اسامی مجعول باشد، مانند: الشریف شیرازی، امیر

انگلیسی، خاقان پروَز ازرق العیون، پیشکار امیر انگلیسی، فقیر صاحب عُلو، دو جوان وارث امیر انگلیسی، اطاق حراج لندن، نایب رئیس «انجمن ایران» در لندن، پرفسور ویلیام جکسون، و انستیتوی ادبیات لندن.

پس از این مقدمه، نخست به نقل نوشته های مؤسسهٔ مورد بحث، فقیر صاحب علو، و الشریف شیرازی، که همه پیش از متن ۵۰ غزل در تحفه حافظ چاپ شده است، می پردازیم و سپس آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

مؤسسه ح. ف. م. لندن، در مقدمهٔ کتاب (به تاریخ ۱۹۹۳ میلادی) این اطلاعات را در اختیار خوانندگان قرار داده است:*

مقدمه. قرن بیستم میلادی هنوز آغاز نشده بود و ملکه ویکتوریا بر هندوستان سلطنت می کرد که امیری انگلیسی در آنجا مجموعه کتبی فرنگی را از وراث تاجری در حیدرآباد میخرد غافل از همه که چند نوشته شرقی هم میان این مجموعه هست منجمله پنجاه غزل حافظ شیرازی به خط خودش و نوشته بر الواح پوستی.

پیشکار محلی امیر در صورت برداری از کتابها متوجه امر شده و با قبول اربابش از مصطبه نشین خانقاه شهر علامه فقیر صاحب عُلو تقاضای بررسی به نوشته های حافظ را می کند.

بیش از بیست سال صرف این بررسی می شود و نتیجه آن کتاب مزبور به خامه صاحب علو است که در حین جنگ جهانی دوم با هشت لوح اصلی و بعضی اثاث امیر مذکور بعد از فوت او در هندوستان از آنجا به انگلستان رسید ولی بقیه الواح و اثاث امیر را که در کشتی دیگری بود ناوگان جنگی آلمانی غرق کردند.

سه سال پیش دو جوان از اعقاب امیر متوفی وارث این کتاب و هشت لوح شدند و مصمم به فروش آنها در یکی از اطاقهای معروف حراج کارهای هنری در لندن بودند که به یاری دوست هنردان نایب رئیس انجمن ایران در لندن که انجمن شناساندن فرهنگ و هنر ایران به اروپائیان است و پرداخت قیمتی که خبرگان همان اطاقهای حراج تخمین فروش زده بودند توفیق یافتیم این کتاب و هشت لوح غزلیات به خط حافظ را قبل از حراج خریده و به تمنای همان دوست اینک دلشادی و شفا را که از خواندن گفته شکرفشان حافظ حاصل آید بصورت اصلی این گفته در تحفه نغزش ارمغان سخن دانان می نمائیم. مؤسسه ح. ف. م. لندن سنه ۱۹۹۳ میلادی.

* برای رعایت امانت، در این مقاله در شیوهٔ رسم الخط مؤسسهٔ ح. ف. م.، فقیر صاحب عُلو، الشریف شیرازی، حتی حافظ شیرازی در پنجاه غزلی که به خط خود! بر «الواح پوستی» نوشته است، تغییری داده نشده است مانند: تحفه حافظ (: تحفهٔ حافظ)، چی است (: چیست) و...

پس از این «مقدمه»، نوبت می رسد به نوشته ای به امضای فقیر صاحب علّو با عنوان «هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست» :

خواجه حافظ اواخر عمر خود بسته امانتی را به رفیق شفیقش الشریف شیرازی سپرد و با درخواست این که قبل از فوت خواجه مفتوح نگردد.

این امانت ۵۰ غزل نوشته بر الواح پوستی و چند نوشته بود با تأکیدی در اخفای مطالبی که خواجه نمی خواست در زمان حیات مریدان و تلمیذانش فاش شود امّا الشرّیف از آن اطلاع داشت و چنین گوید:

بنا بر وصیت پاک پاکان سیّدنا شمس الدین محمد حافظ علیه الرحمة و الرضوان امانتی را که مُهر شده در ودیعه این رفیق شفیق بود پس از فوت و ترحیم آن پارسای پارسایان گشوده و مشهود افتاد که تحفه ۵۰ غزل مُعتّز آن شکّر سخن است که بر الواح گرانبهای رقُ الکتابة رومی کتابت گردیده ملحق بر توضیحات و مقالاتی نوشته بر اوراق [...] .

دیگر از این الواح و مکاتیب خبری نشد تا این که از خوش حادثه حدود ۲۰ سال قبل با کتابهای دیگری صندوق شده از زیرزمین کتابخانه خاقان پَروَز ازرق العیون در حیدرآباد سر درآورد ولی با وضع بسیار بدی بدین معنی که الواح پوستی کپک زده و کج و معوّج [کذا] شده و اوراق مکاتیب هم چنان پوسیده و نم دیده که با تکانی فرو میریخت.

در واقع سبب آفتابی شدن غزلیات و مکاتیب این بود که خاقان پَروَز اولاد نداشت و کتابخانه اش را وراثش یکجا به امیری انگلیسی فروختند و پیشکار امیر که عارف است از این فقیر تمنای رسیدگی به نوشته های فارسی این مجموعه را نمود.

فقیر با کوشش ۲۰ ساله موفق گردید تا آنچه میشد از مقالات و توضیحات خواجه و مکاتیب الشریف خوانده شود با دشواری بسیار بخواند و الواح پوستی غزلیات را نیز در حد توانائی به حالتی سلامت بازگردانیده و سپس با تفهّم و تأمل در همه آنها این دفتر را تحریر کند با ذکر ریشه لغات هر غزل و توضیح ایهام و کنایات آن اما خود غزلها نقل عین غزلیات مکتوب بر الواح و عین املاء و تهجی آنهاست که بحمدالله خواجه با پیش بینی ذاتی و خداداده بمنظور دوام و باقیماندن آنها برای آیندگان بر پوست مرقوم فرموده بود.

نکته اصلی نه زحمت این فقیر بَل اینکه خواندن این غزلیات فی الحال نشان میدهد که چقدر غزل صحیح و اصیل حافظ زیباتر و قابل فهم تر از کلیه آنچه تا بحال انتشار یافته میباشد [...] .

هزار شکر که این نابغه هنر نظم که در تمام ادوار جهان بی نظیر است به زبان فارسی دُرافشانی کرد و حیات روحی و معنوی ما فارسی زبانان را اینهمه بامعنی و غنی نمود رحمة الله علیه.

فقیر صاحب علُو - حیدر آباد - نوروز ۱۲۶۵ هجری شمسی (ص: الف، ب، ج).

اینک وقت آن رسیده است که ببینیم حضرت الشریف شیرازی که حافظ ۵۰ غزل بر پوست نوشتهٔ به خط خود را به وی سپرده بوده است، دربارهٔ رفیق شفیقش حافظ، در زیر عنوان «خلاصه مکاتیب الشّریف» چه می گوید:

مطلب اول اینکه خواجه در خانواده زاهد و دینداری متولد شد و پرورش یافت و با ارشاد پدرش تمام فرائض دین و زهد را انجام میداد.

وی می افزاید، حافظ پس از مرگ پدر چند بار زهد را رها کرد، ولی بعد از کار خود توبه می نمود.

اما پس از گرویدن به فرقه ای از صوفیان شیراز، خواجه نه تنها دیگر غزل غیرعرفانی نسرود بلکه غیر از چند غزل مابقی اشعار غیر عرفانی خود را طعمه آتش ساخت و خود میفرماید که از این چند غزل غیر عرفانی غزل بزمگاه را در نوجوانی و قبل از تخلص به حافظ سروده بود.

خواجه پس از زمانی این فرقه صوفیان را ترک کرد و شمع انجمن عارفان شد و از طریق عرفان نجات یافت عرفان از نظر خواجه یعنی آگاهی و آن آگاهی از اسرار حق است که با فهم معنی باطنی کلام الله با رهنمونی پیر طریقت و عنایت باریتعالی میسر است.

طریقت عرفان پاکی پندار و گفتار و کردار است مضاف بر حُب خداوند و بندگی و تضرع به درگاهش [...].

مطلب دیگری که شریف شیرازی از آن پرده برمی دارد آن است که حافظ برای هر غزل تازه ای که می سرود و به دربار تسلیم می کرد، صله ای دریافت می داشت، درحالی که درباریان رغبتی به شعر و ادب نداشتند. به علاوه

[...] خواجه با علم به این واقعیت و بی اعتنائی ذاتی که داشت تلویحاً رضایت داده بود تا بعضی از تلامیذ و مریدانش گاهی غزلی از خود باذکر کلمه حافظ در مقطع غزل تسلیم دربار نموده و از این راه کسب معاش مختصری کنند اما نتیجه این مساعدت به شاگردان و مریدان عملاً تدوین غزلیات خود حافظ را در زمان حیاتش محال ساخت زیرا آن بزرگوار نه راغب بود که جزئی معاش این محتاجان را قطع کند و نه رغبت داشت که سروده این سست نظمان جزو غزلیات اصیل و زیبای خودش تدوین شود.

در آسمان نه عجب گر زگفته* حافظ سروده** زهره به رقص آورد مسیحا را

علت دیگر عدم تدوین غزلیات خواجه این بود که چند تن از درباریان ذی نفوذ و مدعی طبع شاعری با خواجه خصومت داشتند تا حدی که با تعویض بعضی کلمات اشعارش که تسلیم دربار میشد موفق شدند آن محبّ خدا را موافق نظرات الحلاّج جلوه دهند و در خطرش اندازند حال آن

* دیوان حافظ چاپ قزوینی - غنی، و خانلری: به گفتهٔ.

** دیوان چاپ قزوینی - غنی: سرود؛ چاپ خانلری: سماع.

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

که خواجه حلاج را ملحد و منکر ولاجرم بی خبر از اسّرار [کذا] حقّ میدانست و غیر از ساحری شعبده بازنمیشمردش که در غزل روح القُدُس بدینها اشاره شده است [...].

مطلب دیگر اینکه [...] معلوم شد که خواجه مِن عهد قریب با الهام از قرآن مجید غزلیاتش را مُعَنون نموده و به هر یک از آن گوهران عنوانی تفویض فرموده است. اما بهاری نگذشت که آن طوطی شکرخا جان به جان آفرین سپرد و نسخ غزلیاتش نزد یاران همچنان بدون عنوان باقی ماند (ص: د، هـ).

اینک در کمال اختصار می پردازیم به بررسی نوشته های مؤسسه ح. ف. م.، فقیر صاحب عُلُوّ، و الشریف شیرازی:

۱- هر کس با اسلوب نثر فارسی در ده قرن اخیر اندک آشنایی داشته باشد، با نگاهی سطحی به این سه نوشته در می یابد که هر سه به قلم یک تن نوشته شده است آن هم با نثری سست و پر غلط. چگونه ممکن است اسلوب نگارش شریف شیرازی معاصر حافظ (در اواخر قرن ۸ یا اوایل قرن ۹ هجری قمری/ اواخر قرن ۱۴ میلادی) و فقیر صاحب عُلو هندیِ فارسی زبان، (در ۱۲۶۵ خورشیدی/ اواخر قرن ۱۹ میلادی)، و مؤسسهٔ ح. ف. م. لندن (۱۳۷۲ خورشیدی/ ۱۹۹۳ میلادی) یکسان باشد. نثر فارسیِ هندی از دور داد می زند که فارسی شبه قارهٔ هند است و با فارسی ایران تفاوتهای بیّن و آشکار دارد. چنان که آثار منثور قرن ۸ و ۹ هجری قمری نیز شیوه ای خاص خود دارد که نمی تواند بانوشتهٔ سه سال پیش فارسی زبانی مقیم لندن از یک دست باشد. نویسندهٔ ناآشنا به زبان فارسی کوشیده است با جا زدن کلماتی مانند: تلامیذ، مُعتز، اذاعت، رِقّ الکتابة رومی، عنوان تفویض کردن، و... بر نوشتهٔ خود رنگی از قدمت بزند، در حالی که وی الفاظی چون: رهنمون، آیندگان، عدم تدوین، تدوین شدن، غزلیات اصیل و زیبا، آفتابی شدن غزلیات، ترحیم و... را که در روزگار ما به کار می رود بر قلم شریف شیرازی و صاحب علو جاری ساخته است. به علاوه شریف شیرازی چگونه با شعار معروف زردشتیان: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک آشنا بوده است که آن را به صورت «پاکی پندار و گفتار و کردار» بیان کند. از سوی دیگر برخی از ترکیبات یا عبارات در این سه نوشته نادرست است. از جمله در نوشتهٔ مؤسسه: «غافل از همه که»، «هنردان»، «تخمین فروش زده بودند» و «توفیق یافتیم این کتاب و هشت لوح غزلیات به خط حافظ را قبل از حراج خریده و به تمنای همان دوست اینک دلشادی و شفا را که از خواندن گفته شکرفشان حافظ حاصل آید بصورت اصلی این گفته در تحفه نغزش ارمغان سخن دانان مینمائیم.»، یا «خوش حادثه» در این عبارت صاحب

عُلو: «دیگر از این الواح و مکاتیب خبری نشد تا این که از خوش حادثه حدود ۲۰ سال قبل [...] از زیرزمین [...] در حیدرآباد سردرآورد»، و موارد متعدد دیگر.

۲- و اما اساس نوشتهٔ دوست شفیق حافظ بر آن است که اصالت تمام غزلهای غیرعرفانی حافظ را از زبان خود حافظ رد کند. امری که چند قرن است گروهی از «مؤمنان» سخت در اثبات آن می کوشند. وی همچنین از زبان حافظ، حلاج را نیز ملحد و بیخبر از اسرار حق معرفی کرده است.

۳- طرح این موضوع بی پایه که حافظ به «تلامیذ و مریدانش» اجازه داده بود غزلهایی با تخلص «حافظ» بسرایند و به دربار تسلیم و وجه معاش خود را دریافت کنند، ادعایی ست نادرست، زیرا تا به حال هیچ شاعری بدین شیوهٔ احمقانه رفتار نکرده است.

۴- تا به حال دربارهٔ هیچ شاعر مدیحه سرایی هم ننوشته اند که شعرش را به دربار تسلیم می کرد و مقرری خود را دریافت می داشت، که حافظ چنین کاری کرده باشد. مگر غزل حافظ در حکم «برگ انجام کار» رایج در اداره ها و وزارتخانه های دوران ما بوده است!

۵- رفیق حافظ نوشته است حافظ با الهام از قرآن مجید برای هر یک از غزلهایش عنوانی «تفویض» فرموده بود. ممکن است یکی از آشنایان با قرآن مجید و معارف اسلامی ما را راهنمایی کند که عنوانهایی مانند: گیسوی معشوق، عشوهٔ معشوق، پیر مغان، خرابات مغان، سیه چرده، هجر شیراز، و بزمگاه از کدام یک از آیات قرآن اقتباس گردیده است؟

۶- چرا حافظ ۵۰ غزل خود را به صورت مذکور در نوشتهٔ صاحب علو به شریف شیرازی سپرده و از وی خواسته است بستهٔ امانت تا قبل از فوت خواجه مفتوح نگردد؟ در این غزلها، که اینک در تحفه حافظ چاپ شده است، چه موضوعهایی وجود دارد که حافظ بدان سبب بر اختفای آنها تأکید کرده است!

۷- وی نوشته است که حافظ ۵۰ غزل خود را، با پیش بینی ذاتی «بمنظور دوام و باقیماندن آنها برای آیندگان بر پوست مرقوم فرموده بود.» آیا مقصود این است که اگر حافظ آنها را بر کاغذ می نوشت، به دست آیندگان نمی رسید!! این سخن از جهت علمی نادرست است چه دوام کاغذ به مراتب از پوست بیشتر است.[۶]

۸- حافظ در سال ۷۹۲ هجری درگذشته است در آن سال و چندین قرن پیش از آن در ایران کاغذ وجود داشته است و همه بر روی کاغذ می نوشته اند. قدیمترین کتابهایی که به زبان فارسی و به خط فارسی - عربی نوشته شده و موجود است متعلق به قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی ست که همه بر روی کاغذ نوشته شده است و همه سالم است. آنها عبارتند از: الف - نسخهٔ خطی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق

هروی، به خط اسدی طوسی شاعر، کتابت در سال ٤٤٧ هـ.ق. محفوظ در کتابخانهٔ ملی وین؛ ب - بخشی از شرح تعرّف که به سال ٤٧٣ هـ.ق. کتابت شده و در موزهٔ ملی پاکستان موجود است؛ ج - هدایة المتعلمین فی الطب مکتوب به سال ٤٧٨ هـ.ق. محفوظ در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد. در ضمن ناگفته نماند که «الواح پوستی» نیز ترکیب عجیبی ست.

۹- «امیرِ انگلیسی» دیگر چه صیغه ای ست؟ آیا «امیر»، به جای «افسر» یا «صاحب» به کار برده شده است!

۱۰- خاقانِ پَروَز ازرق العیون چگونه اسمی ست! «خاقان» را در لغت عنوان پادشاهان چین و ترک نوشته اند. از جمله معانی «پروز» فرش و نوعی جامه است و پینه و وصله که بر خرقه و جامه از رنگهای دیگر دوزند و نیز اصل و نسب. «ازرقَ العیون» یعنی چشمان کبود و زاغ.

۱۱- چرا بیست سال از وقت فقیر صاحب عُلو بایست صرف روبه راه کردن این ۵۰ غزل و مقالات و توضیحات و مکاتیب الشریف شده باشد. بیست سال، وقتِ کمی نیست.

۱۲- صاحب عُلو در ضمن بازنویسی این ۵۰ غزل، نوشته است که رسم الخط حافظ را مراعات کرده است!

شیوهٔ کتابت خط فارسی در هر دوره دارای اختصاصاتی ست. از آن جمله که هر کاتبی در نوشتن چهار حرف: پ، چ، ژ، گ، سلیقه ای خاص داشته است. چنان که در بعضی از نسخه ها، کاتب برخی از این چهار حرف یا تمام آنها را به شیوهٔ امروزین نوشته است، و در بسیاری از موارد، بعضی از آنها یا هر چهار حرف را به صورت: ب، ج، ز، ک.[۷] اگر دست اندرکاران نشر تحفه حافظ اندکی با این موضوع آشنایی داشتند نظر صاحب عُلو را، لااقل، در این مورد رد می کردند. زیرا رسم الخط این ۵۰ غزل با شیوهٔ کتابت خط فارسی در قرن هشتم و نهم هجری مطابقت ندارد.

۱۳- عجیب است که صاحب علو نیز در حدود پانصد سال پس از شریف شیرازی، بر غزلیات «اصیل حافظ» تأکید می کند: «این غزلیات فی الحال نشان می دهد که چقدر غزل صحیح و اصیل حافظ زیباتر و قابل فهم تر از کلیهٔ آنچه تا بحال انتشار یافته می باشد». و بدین ترتیب، وی با این عبارت، بر غزلیات حافظ در تمام نسخه های خطی و چاپی تا سال ۱۲٦۵ خورشیدی - به جز این ۵۰ غزل - مُهر بطلان زده است.

مسألهٔ «غزلیات اصیل» و تشخیص آنها از «غزلیات غیر اصیل» نیز در زمان حافظ و دورهٔ زندگانی صاحب عُلو مطرح نبوده است.

۱۴- سؤال دیگری که پیش می آید آن است که چرا تمام کتابهای کتابخانهٔ تاجری به نام «خاقان پروز ازرق العیون» در اواخر قرن نوزدهم میلادی در حیدرآباد، به جز چند نوشتهٔ شرقی و از جمله همین پنجاه غزل حافظ، به زبانهای فرنگی بوده است!

۱۵- چرا پس از فوت «امیرانگلیسی»، در جنگ جهانی دوم اثاث او را به همراه کتاب تحفه حافظ با دو کشتی - و نه یک کشتی - به انگلستان فرستاده اند؟ - و چرا ۵۰ لوح اصلی غزلهای حافظ را هم در دو کشتی قرار داده اند؟ (هشت لوح در یک کشتی و ۴۲ لوح در کشتی دیگر) - که با غرق شدن کشتی دوم فقط ۸ لوح به لندن رسیده است.

۱۶- کتاب تحفه حافظ و هشت لوح اصلی، به کدام اطاق معروف حراج لندن عرضه شده بوده است، و خریدار چه مبلغی بابت آن به «اعقاب متوفی» پرداخته است؟

۱۷- موضوع بسیار مهم دیگر آن است که چرا تصویر هشت لوح باقی مانده را که به خط حافظ شیرازی ست (غزلهای شمارهٔ ٦، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱٤، و ۱۵)، در تحفه حافظ چاپ نکرده اند، در حالی که در ویراستاری و چاپ متنهای قدیمی رسم است که ویراستار، نسخه یا نسخه های خطی مورد استفادهٔ خود را به دقت معرفی، و حداقل، تصویر صفحهٔ آغاز و پایان هر نسخهٔ خطی را چاپ می کند. چرا در تحفه حافظ این اصل مراعات نگردیده است.

اگر ما تاکنون از آثار منثور حافظ خبری نداشتیم، خوشبختانه در تحفه حافظ، همچنان که ۵۰ غزلِ حافظ به خط خودِ حافظ چاپ شده است، «خلاصه مقالات خواجه» هم در این کتاب به طبع رسیده است مشتمل بر موضوعهای بسیار بدیع. به برخی از آنها توجه بفرمایید:

خواجه می فرماید [...] عرب بدوی که جز آفتاب سوزان و بی آبی و نساء کریه المنظر چیزی ندیده غایت آمالش سایه و آب و حوری است و خداوند متعال هم که عالم بر کل ظاهر و باطن است در قرآن مجید همین را پاداش آخرت چنین باد به نشین مؤمن و صالح عملی تعیین فرموده که همان بهشت خاکی است یعنی سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض. اما ایرانی آگاه از معنویات که مکارم الاخلاق قومش بدرجه رفیع نیکی پندار و گفتار و کردار رسیده بدیهی است که آمال پاداش آخرتش از یک عمر ایمان به مسلمانی و صالح عملی متعالی تر از آمال عرب باد به نشین است [...].

با فهمیدن معنی باطنی قرآن است که مژده حقیقی اسلام معلوم میشود که یعنی حُب خالق یکتا و الرحمن الرحیم جایگزین ترس از خالق مهیب و معاقب میگردد [...].

خواجه میفرماید پدرش شانزده ساله بود که سعدی فوت کرد و همان زمان هم جنگهای صلیبی که مسلمانان جهان را گرفتار کرده بود پایان یافت.

خود خواجه نوزده سال پس از فوت سعدی متولد شد و در هفت سالگی قرآن مجید را حافظ بود و در یازده سالگی زبان عبری را از ملائی یهودی فراگرفت و توراة را به این زبان میخواند و در چهارده سالگی از شیخی یونانی که از جنگهای صلیبی گریخته و در شیراز مستقر بود زبانهای یونانی و لاتین را آموخت [...] .

این عشق دانش طلبی [...] باعث شد که خواجه از همان اوان نوجوانی دیوان شعرا و نویسندگان فارسی و عربی زبان را از حفظ بداند و فلسفه افلاطون را به زبان یونانی بخواند و فرق آن را با مکتب ارسطو برای سایر طلاب تدقیق نماید.

سپس حافظ به مسائل زبان شناسی و تفاوت زبانها و موضوعهای مربوط به دستور زبان فارسی نیز می پردازد:

با چنین دانش و نبوغی است که خواجه بزرگ شیراز در مقام قضاوت بین زبان ها میفرماید بین دو زبان اعراب ویهود یعنی عربی و عبری شباهت زیاد است ولی شباهتی بین عربی و فارسی نیست در حالیکه شباهت بین فارسی و زبان یونانی ولاتین بسیار است.

و یا مطالبی از این گونه: «در زبان عربی صیغه مصدر وجود ندارد [...]»، «[...] اغلب از یک ریشه کلماتی مشتق میشود که شباهتی با معنی مشتقات دیگر همان ریشه ندارد» مثل انفعال به معنی شرمندگی که شباهتی با فَعَل به معنی عمل کردن ندارد، «افعال معاون و معین مانند داشتن و بودن [...] در زبان عربی نیست»، «در گفتار عربی اغلب هیچ فعل وجود ندارد مثلاً در عبارت: السلام علیکم و رحمة الله و برکاة [کذا]»، «در زبان فارسی جمع لغات مفرد امر آسانی است زیرا با ها یا ان به آخر لغت اضافه می شود [...]»، «زبان عربی نتوانست استخوان بندی زبان ایرانیان را تغییر دهد یا جانشین آن شود [...]»، «اگر عربی قادر بود جانشین زبان ایرانیان بشود قطعاً میشد [...]»، و چندین نکتهٔ بکرِ دیگر!

آیا ضرورت دارد که دربارهٔ توراة خوانی حافظ به زبان عبری و تسلط کامل او بر زبانهای یونانی و لاتین نیز چیزی بنویسم؟ و یا در این عبارت نویسنده شک روا دارم که «... خواجه از همان اوان نوجوانی دیوان شعرا و نویسندگان فارسی و عربی زبان را از حفظ» می دانست. البته کاری به «لق بودن» عبارت ندارم که «دیوان شعرا و نویسندگان» یعنی چه؟ ولی آیا به راستی حافظ از عهدهٔ چنین کاری برآمده بوده است؟ ناگفته نماند که حافظ برخی از این مطالب دستوری را از کتاب دستور زبان فارسی تألیف میرزا عبدالعظیم خان قریب و یا از دستور زبان فارسی معروف به پنج استاد گرفته است، بی آن که مآخذ

خود را ذکر کرده باشد!!

گمان نمی کنم با مقدمه ای که به عرض رسانیدم لازم باشد دربارهٔ نادرستی ضبط تمام کلمات در پنجاه غزل تحفه حافظ نیز چیزی بنویسم یا دربارهٔ مطالبی که پس از پایان هر غزل در زیر عنوان «تذکر: عبارات تذکاری و ریشه کلمات عربی اصل بین هلالین محصورند»، نوشتهٔ فقیر صاحب علّو آمده است سخنی بگویم. زیرا انجام این کار نه در این مختصر می گنجد و نه برای خوانندگان سودی در بر دارد. ولی در ضمن برای آن که همه به فیض رسیده باشیم، به شیوهٔ روضه خوانان، ذکر مصیبتی ولو مختصر در این باب می کنم:

آن مردی که به نام الشریف شیرازی معرفی شده، نوشته است یکی از چند غزل غیر عرفانی که حافظ آن را طعمهٔ آتش نکرد «غزل بزمگاه» است که شاعر آن را «در نوجوانی و قبل از تخلص به حافظ سروده بود». مطلع غزل استثناءً در سه چاپ قزوینی - غنی، خانلری، و تحفه حافظ یکسان است:

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام　　مجلس انس و حریف همدم و شُرب مدام

در چاپ قزوینی - غنی، و خانلری، این غزل دارای نُه بیت است، ترتیب ابیات نیز در هر دو چاپ یکی ست. خانلری می نویسد ترتیب ابیات در هر پنج نسخه (ب، ط، ی، ک، ل) مشابه است. در تحفه حافظ این غزل فقط دارای پنج بیت است و بیتهای ۲ و ۳ و ۵ و ۸ آن دو چاپ را ندارد. به علاوه در بیت هشتم غزل در هر دو چاپ «تخلص» شاعر ذکر شده است:

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن　　بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

بیت آخر این غزل در دو چاپ قزوینی - غنی، و خانلری چنین است:

هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بر وی تباه　　وانکه این مجلس نجوید زندگی بر وی حرام

ولی در تحفه حافظ این بیت بدین صورت چاپ شده است:

هر که این صحبت نجوید خوشدلی بر وی حلال　　وانکه این عشرت نه خواهد زندگی بر وی حرام

فقیر صاحب علّو در مطالب تذکاری خود دربارهٔ این غزل از جمله نوشته است: اُنس: خوش مشربی (اَنس)، مُدام: پیوسته (دَوْم)، قصر: کاخ (قَصْر)، روضه: باغ (رَوْض).

با ذکر چند بیت دیگر از تحفه حافظ و مقابلهٔ هر یک از آنها با چاپهای قزوینی - غنی، و خانلری به این گفتار پایان می دهم. توضیح آن که در هر مورد، بیتهای منقول از تحفه حافظ را با نشانهٔ • مشخص ساخته ام. شمارهٔ غزل از تحفه است. در ضمن اگر ضبط قزوینی با خانلری تفاوتی داشته است، ضبط قزوینی را در داخل پرانتز نوشته ام.

غزل ۱:

• من مَلِک بودم و فردوس برین جایم بود — آدم آورد در این دیر خراب آبادم

من مَلَک بودم و فردوس برین جایم بود — آدم آورد درین دیر خراب آبادم

و فقیر صاحب علو توضیح داده است: مِلک: سلطان. اشرف بر سایرین (مَلَک) کنایه از اشرف مخلوقات.

• نیست بر لوح دلم جز الف آیت یار — چه کنم حرف دگر یاد نه داد استادم

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست — چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

• پاک کن چهره حافظ ز سر زلف ز اشک — وارنه این سیل دمادم بکنَد بنیادم

پاک کن چهرهٔ حافظ به سر زلف ز اشک — ورنه این سیل دمادم ببرد بنیادم

غزل ۳:

• حافظ ز دیده دانه اشکین همی فشان — شاید که مرغ وصل کند قصد دام ما

حافظ ز دیده دانهٔ اشکی همی فشان — باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

غزل ٤:

• زلف آشفته و خوی پرده و خندان لب و مست — پیرهن چاک و غزلخوان و صُراحی در دست

• نرگسش عربده جوی و به کش آورده کمان — نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست

• سر فراگوش من آورد و هم آواز اَذین — گفت ای عاشق و شوریده من جامت هست

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست — پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان — نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

سر فراگوش من آورد و به (آورد به) آواز حزین — گفت کای (ای) عاشق دیرینهٔ من خوابت هست

و جناب فقیر صاحب علو نوشته است: خُوی پرده: بدون حجاب. غزلخوان: منادی عشق. صراحی در دست: حامل گنج صفا یا روح امین که نور حق یا عصاره تنزیه و روح القدس است: پی آن گنج صفا ساغری از روح امین (غزل ۲)، اَذین: اذان گو. مؤذن (اَذِن)، جامت هست: جامت را بگیر تا در آن باده بریزم. کنایه از: دعایت مستجاب شد که تمنای باده میکردی: ساقی به نور باده برافروز جام ما (غزل ۳).

غزل ۱۳

• آن که رخسار تو را لَهب گل رنگین داد — صبر و آرام تواند به من غمگین داد

آن که رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد — صبر و آرام تواند به من مسکین داد

• در کف قاسی دوران دل حافظ خون شد — ز فراق رخت ای خواجه قوام الدین داد

در کف غصهٔ دوران دل حافظ خون شد — در (از) فراق رخت ای خواجه قوام الدین داد

غزل ۱۵:

• گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن — شیخ کنعان خرقه رهن خمّه خمّار داشت

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن — شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت

فقیر صاحب علو توضیح داده است: «شیخ کنعان»: یعقوب. «خمّه»: بوی شراب، کنایه از نشانی از عشق (خمّ).

• بخت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر — ذکر و تسبیح مَلَک را حلقه زنّار داشت

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر — ذکر تسبیح ملک در حلقهٔ زنّار داشت

غزل ۲٤:

• صلاحکار کجا و من خراب کجا — سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

صلاح کار کجا و من خراب کجا — ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

• چه نسبت است به رندی صلاح تقوی را — جرار آب کجا سَر گُم سراب کجا

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را — سماع وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا

غزل ٤۱:

• بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند — باده از جام تجلّی صلاتم دادند

• چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی — آن شب قدر که این تازه فراتم دادند

بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند — باده از جام تجلّی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی (شبی) — آن شب قدر که این تازه براتم دادند

غزل ٤۲:

• نافی مجلس که دی جام و قدح میشکست — باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

صوفی مجنون (مجلس) که دی جام و قدح می شکست — زود (باز) به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

آنچه به عنوان نمونه در این دو صفحه از تحفه حافظ نقل کردم قطره ای ست از دریا. منّت خدای را که حافظ فقط پنجاه غزلش را در ۳۷٤ بیت به خط خود نوشته است! اگر وی همهٔ غزلهایش را بر «الواح پوستی» نوشته بود و همهٔ آنها به دست فقیر صاحب عُلُوّ و عامل چاپ این کتاب می رسید، کار به کجا می انجامید!!

و اما در نقدی که کریم امامی بر تحفه حافظ در مجلهٔ کلک نوشته است از «خانم دکتر جولی میثمی (Dr. J. S. Meisami) این بانوی فاضل اصلاً امریکایی» نقل کرده است:

این یک مورد تقلب است. چند سال پیش نمایندگان یک شرکت حقوقی انگلیسی با من تماس گرفتند تا این متن را ارزیابی کنم. من آن را بررسی کردم؛ پیتر ایوری (Peter Avery) هم بررسی کرد و تشخیص داد که این «پنجاه غزل» عیناً همان غزلهایی ست که پرفسور آربری در

کتاب منتخب اشعار حافظِ خودش با همین عنوان منتشر کرده. متأسفانه زمان گذشت، اوراق در جریان زیر و رو شدنِ معمول کاغذهای تلنبار شدهٔ انسان گم می شوند، وکلا هم هیچ گاه دنبال تقاضای اولیه شان را نگرفتند و ما فکر کردیم که در این میان کسی متوجه جعلی بودن قضیه شده و کار ادامه نخواهد یافت...[۸]

در این جا ذکر این موضوع لازم است که در تشخیص حضرات در جعلی بودن تحفه حافظ حرفی نیست، ولی این که نوشته اند «این پنجاه غزل عیناً همان غزلهایی ست که پروفسور آربری [...] منتشر کرده»، صد در صد نادرست است. زیرا تنها وجه اشتراک این دو کتاب با یکدیگر آن است که در هر یک از آنها پنجاه غزل حافظ چاپ شده است نه در چیزی دیگر. به علاوه فقط ده غزل از پنجاه غزل تحفه حافظ (غزلهای شمارهٔ ٤، ۵، ۷، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳٦، ۳۷، و ٤۸) در کتاب آربری[۹] آمده است. تازه، نه این که تصور بفرمایید این ده غزل کلمه به کلمه از کتاب آربری گرفته شده است. خیر، جاعل تحفه حافظ در کار خود، خدا را هم بنده نبوده است و هیچ نسخهٔ خطی و چاپی دیوان حافظ را هم قبول نداشته است، تا چه رسد به پنجاه غزل چاپ آربری را!

به علاوه اگر اصالت نسخهٔ خطی تحفه حافظ و هشت غزل به خط حافظ شیرازی توسط کارشناسان اطاق حراج لندن، نایب رئیس «انجمن ایران» در لندن، و مؤسسهٔ ح. ف. م. لندن مورد تأیید قرار گرفته بوده است، مراجعهٔ «نمایندگان یک شرکت حقوقی انگلیسی» را به این و آن، برای تأیید «اصالت» همان نسخهٔ خطی و همان «الواح پوستی» چگونه می توان توجیه کرد.

حاصل سخن

تحفه حافظ به شرحی که گذشت نسخه ای ست ساختگی و مجعول. تشخیص مجعول بودن آن نیز دشوار نیست، زیرا جاعل در درجهٔ اول از ادب فارسی و شعر حافظ، تقریباً چیز زیادی نمی دانسته است. در حالی که امروز در سراسر جهان کسانی هستند که به جعل سکه های کشورهای مختلف، تابلوهای نقاشان معروف، و نسخه های خطی دست می زنند، و آن چنان در کار خود خبره اند که کارشناسان طراز اول جهان را نیز فریب می دهند. چنان که از جمله قریب پنجاه سال پیش فروشنده ای در تهران به یاری چند تن از متخصصان نسخهٔ خطی مجعولی به نام «کاپوسنامه» (مقصود قابوسنامهٔ عنصرالمعالی کیکاوس است) را به مبلغی کلان به یکی از نسخه شناسان امریکایی فروخت. دربارهٔ کشف این نسخهٔ «بی نظیر» سر و صداها شد، ولی سرانجام مجتبی مینوی تقلب جاعل را - جزء به جزء - به آگاهی همگان رساند. پنجاه غزل چاپ شده در تحفه حافظ، به خط حافظ نیست. آنچه

دربارهٔ حافظ در این کتاب نوشته شده، سراپا نادرست است و گاهی نیز خنده آور.

پرسشی که پیش می آید آن است که جاعل به چه مقصودی به نشر این کتاب دست زده است. آیا مقصودش رقابت با احمد شاملو و کتاب حافظ شیراز وی بوده است؟ که باید گفت از عهدهٔ این کار برنیامده است. زیرا وی با این کار خود، ندانسته، برای حافظ شیرازِ شاملو آبرویی دست و پا کرده است، آن هم به مقدار زیاد. آیا خواسته است نامش بر سر زبانها بیفتد و در زمرهٔ حافظ شناسان ده بیست سال اخیر ایران قرار بگیرد؟ که علی الحساب در چاپ اول کتاب، با فروتنی بسیار! که از صفات بارز اهل علم است، از ذکر نام خویش خودداری کرده است. آیا خواسته است در دیار غربت با فروش این کتاب - هر جلد به مبلغ ده یا پانزده پوند انگلیسی- و احتمالاً تجدید طبع آن پولی به دست بیاورد؟ که در دیار غربت راههای مختلف شناخته شدهٔ دیگری برای کسب درآمد وجود دارد. آیا خواسته است ویراستاران دیوان حافظ و حافظ شناسان و مدعیان حافظ شناسی، و به طور کلی ادیبان را، دست بیندازد؟ که برای این عمل لغو، نیازی به این همه صغری و کبری چیدن، و جعل قصه و داستان نبوده است. وی می توانست در مقاله ای مفصل - اگر اهل فن بود - به جنگ مدعیان حافظ شناسی برود و حق آنان را کف دستشان بگذارد. آیا درصدد تخطئهٔ حافظ و دیوان وی بوده است؟ که این کار، البته به جز «فضولی» نام دیگری ندارد. و پاسخ حافظ به وی و کسانی مانند او این مصراع خودِ اوست - با جزئی تغییری - که: «شرمتان باد ز پشمینهٔ آلودهٔ خویش».

بیشتر به نظر می رسد که جاعل، شاملو را امام و مقتدای خود قرارداده است زیرا شاملو از بیست و یک سال پیش تا به امروز از چاپ حافظ شیراز، مطلقاً زیانی که نکرده است، هیچ، سود هم برده است چون تاکنون حافظ شیراز وی حداقل هفت بار و هر بار در تیراژ پنج هزار و شش هزار جلد به این شرح به چاپ رسیده است: چاپ اول (سال ۱۳۵٤)، چاپ دوم (۲۵۳٤ شاهنشاهی)، چاپ سوم (۱۳٦۰)، چاپ چهارم (۱۳٦۱)، چاپ پنجم (۱۳٦۲)، چاپ ششم (۱۳٦۳)، چاپ هفتم (۱۳۷۳). موضوع قابل توجه آن است که چهار طبع اول حافظ شیراز، با مقدمهٔ شاملو چاپ شده است. چاپ چهارم آن همراه است با بخشی از مقدمهٔ کتاب علل گرایش به مادیگری تألیف مرتضی مطهری که وی در آن، بی آن که از شاملو نامی برده باشد، با نقل برخی از عبارات شاملو در مقدمهٔ حافظ شیراز، سخت بر او و هم مسلکانش تاخته و از جمله نوشته است: «من حقیقةً نمی دانم آیا واقعاً این آقایان نمی فهمند یا خود را به نفهمی می زنند؟ مقصودم این است که آیا اینها نمی فهمند که حافظ را نمی فهمند و یا می فهمند که نمی فهمند، ولی خود را به نفهمی می زنند. شناخت

کسی مانند حافظ آن گاه میسر است که فرهنگ حافظ را بشناسند و برای شناخت فرهنگ حافظ لااقل باید عرفان اسلامی را بشناسند...».[۱۰] و امّا چاپ پنجم به بعد حافظ شیراز، از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۳، بی مقدمهٔ سابق شاملو - و بی هر گونه مقدمه ای - چاپ و منتشر گردیده است. در این موضوع تردید نباید کرد که حذف مقدمه به دستور وزارت ارشاد اسلامی بوده است، نه به آن سبب که شاملو در مقدمهٔ خود، موضوع تغییر توالی بیتهای غزلیات حافظ را مطرح کرده بوده است، بلکه به آن علت که شاملو در مقدمهٔ خود، حافظ را «قلندر یک لا قبای کفر گو» یی خوانده که «یک تنه وعدهٔ رستاخیز را انکار می کند و...». سؤال این است که مردی «روشنفکر» و «اصولی» چون احمد شاملو چرا با تجدید طبع حافظ شیراز بی مقدمهٔ وی، لااقل در سه نوبت موافقت کرده است. اگر کسی مدعی شود که وزارت ارشاد اسلامی - بی موافقت او - کتابش را تجدید چاپ کرده است، معلوم می شود نه شاملو را می شناسد و نه از سیاست وزارت ارشاد آگاه است. وقتی شاملو حافظ شیراز را به شرحی که گذشت چند بار تجدید طبع کرده است، پیداست که فقط به فروش کتاب نظر داشته است نه به چیزی دیگر. پس چرا دیگری در انگلستان «تحفهٔ نطنز» ی به نام تحفه حافظ به بازار نیاورد؟

عرض کردم که جاعلِ تحفه حافظ به کتاب حافظ شیراز شاملو بی نظر نبوده است. موضوع مهم، این نیست. مسألهٔ مهم آن است که الشریف شیرازی رفیق شفیق حافظ، فقیر صاحب عُلو، و حتی خودِ حافظ شیرازی، هم از شاملو الهامها گرفته اند! می فرمایید محـــال است حافظ و رفیقش در شش قرن پیش، و فقیر صاحب علّو در ۱۱۰ سال پیش تحت تأثیر جادوی سخن شاملویِ معاصر ما قرار گرفته باشند. این ایراد به طور کلی درست است، ولی چرا این موضوع را نادیده می گیرید که «نبوغ»، «محال» ها را نیز ممکن می سازد!

ملاحظه بفرمایید شاملو در مقدمهٔ خود نوشته است:

> نکته ای که هرگز از نظر نباید دور داشت این است که آنچه به نام دیوان حافظ در اختیار ماست همه سروده های حافظ نیست. آنچه مسلّم است این است که مهمترین و به اصطلاح خطرناکترین آثار او از یک سو و آخرین سروده هایش از سوی دیگر، به طور قطع از میان رفته است...[۱۱]

الشریف شیرازی نیز چنان که دیدیم برای عدم تدوین دیوان حافظ دو علت ذکر کرده است. فقیر صاحب عُلو هم به مانند شاملو به مشکل حافظ و پنهانکاریش تصریح کرده است:

> این امانت، ۵۰ غزل نوشته بر الواح پوستی و چند نوشته بود با تأکیدی بر اخفای مطالبی که خواجه

نمی خواست در زمان حیات مریدان و تلمیذانش فاش شود.

و اما خودِ حافظ هم حداقل یک بار تحت تأثیر شاملو قرار گرفته است! شاملو ظاهراً تنها کسی ست که دو کلمهٔ آغاز مطلع غزل «صلاح کار کجا و من خراب کجا...» را به صورت «صلاحکار کجا و من خراب کجا...»[۱۲] ضبط و چاپ کرده است، و ما همه می پنداشتیم «صلاحکار» غلط است. ولی شاملو با اطمینان خاطر در تمام چاپهای حافظ شیراز همین ضبط را تکرار کرد. اینک با نشر تحفه حافظ معلوم می شود همه در اشتباه بوده ایم. زیرا خود حافظ نیز در ۵۰ غزلی که به خطِ خویشتن برای ما به یادگار گذاشته، مطلع همین غزل را با ضبط شاملویی نوشته است، یعنی به صورت «صلاحکار کجا و من خراب کجا...»!

یادداشتها:

* سعدی، گلستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، ص ۸۱.

۱- جلال متینی، «دیوان حافظ میراث گرانقدر فرهنگی ما»، ایران نامه، سال ۶، شمارهٔ ٤ (تابستان ۱۳۶۷)، ص ۵۹۷-٦٤۱.

۲- احمد شاملو، حافظ شیراز، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳٤ شاهنشاهی.

۳- زیرنویس شمارهٔ ۱، ص ٦۰۱-٦۰۲.

٤- دیوان حافظ، به اهتمام قزوینی- دکتر غنی، تهران، ۱۳۲۰.

۵- دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، در ۲ جلد، چاپ دوم، تهران، ۱۳٦۲.

٦- کورکیس عواد، «ساخت کاغذ در دورهٔ تمدن اسلامی»، مجلهٔ یادگار، سال ٤، شمارهٔ ۹ و ۱۰، ص ۹۵-۱۲۸ (ترجمه از مجلهٔ المجمع العربی، سال ۲۳، دمشق، شعبان ۱۳٦۷ هجری قمری، مترجم (؟)

۷- جلال متینی، «تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال ٤، شمارهٔ ۳ (پائیز ۱۳٤۷)، ص ۱۳۵-۱٦۲.

۸- کریم امامی، «تحفهٔ حافظ یا حیلهٔ هندو؟»، کلک، شمارهٔ ۷۱-۷۲ (بهمن-اسفند ۱۳۷٤)، ص ۱۸۸-۱۹٤.

۹- Arthur J. Arberry, *Fifty Poems of Hafiz*, Cambridge at the University Press, 1970.

۱۰- احمد شاملو، حافظ شیراز، چاپ چهارم، «ضمیمهٔ چاپ چهارم»، ص ۳.

۱۱- حافظ شیراز، چاپ چهارم، تهران، ۱۳٦۱، ص ٤۷.

۱۲- حافظ شیراز، چاپ چهارم، تهران، ۱۳٦۱، ص ۱.

تصویر ۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصویر ۲

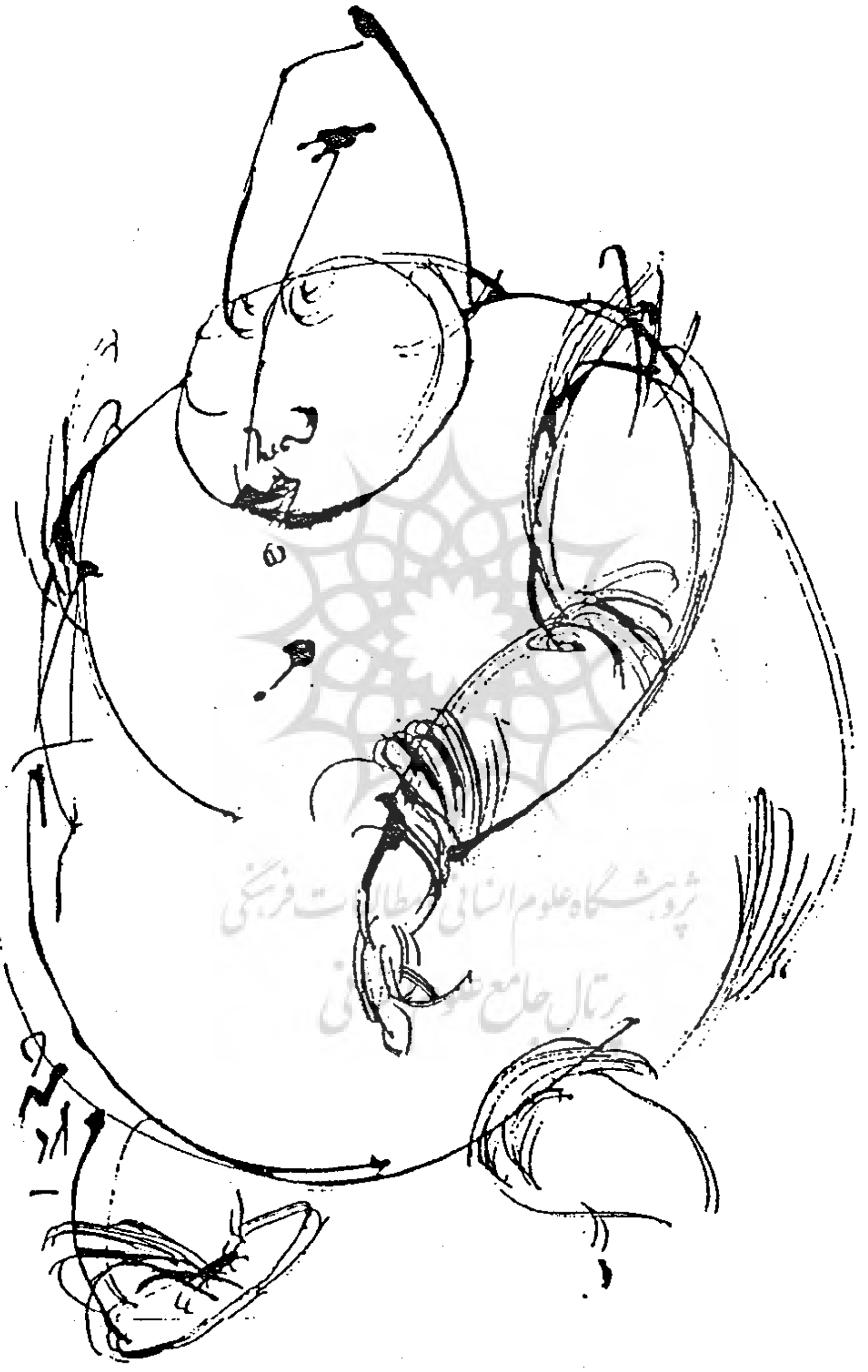

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصویر ٣

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصویر ۴

تصویر ۵

تصویر۶